

## روانشناسی سیاسی مظفرالدین شاه

دکتر ابراهیم برزگر  
استادیار دانشکده حقوق و علوم  
سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

● روانشناسی سیاسی سیاستمداران کشورهای گوناگون یکی از روش‌های مناسب پژوهش در حوزه‌های تاریخ و سیاست برای بررسی خلیقات و روحیات فردی سیاستمداران است. این گونه پژوهش‌ها بویژه برای شناخت رژیم‌های استبدادی و حکومت‌هایی که در آنها تصمیمات سیاسی نهادینه نشده است، اهمیت بیشتر دارد؛ زیرا سهم شخصیت فردی سیاستمدار (در سیاست داخلی و خارجی) بسیار زیاد می‌شود و در واقع برای مثال می‌توان گفت عراق مساوی با صدام یا ایران مساوی با ناصرالدین شاه یا مظفرالدین شاه. در این گونه مولد در واقع سیاست، شخصی می‌شود و ویژگی‌های روحی و روانی سیاستمدار بازتاب ملی و حتی فراملی می‌یابد.

در نظریه‌های گوناگونی که در مورد شخصیت، در حوزه روانشناسی سیاسی و اجتماعی مطرح کرده‌اند، معیارها و چارچوب‌های گوناگونی برای تجزیه و تحلیل سیاسی ارائه شده است. برخی نظریه‌ها بر شناخت دوران کودکی این شخصیت‌ها تأکید دارد و برخی دیگر رخدادهای و تجارب زندگی فردی از «گهواره تا گور» و نیز شرایط زندگی سیاسی را مورد تأکید قرار می‌دهد. نگرش‌ها و باورها، از جمله باورهای خرافاتی، خلیقات، روحیات و گرایش‌های سیاستمداران نیز در رفتار و موضع‌گیری‌های سیاسی آنان نقش دارد. همچنین خاطرات سیاسی و تجارب مستقیم فرد از رخدادهای و متفکران هم‌دوره هر سیاستمدار در روانشناسی سیاسی او مؤثر است. بنابراین، می‌توان برخی شاخص‌های مهم در این نظریه‌ها را به عنوان چارچوب تحلیلی یا الگوی تبیین برگزید.

در بررسی شخصیت مظفرالدین شاه، به عنوان یک سیاستمدار و شاهی که نامش با «انقلاب مشروطیت» ایران گره خورده است، باید نخست به این نکات توجه داشت:

۱. در بررسی شخصیت افراد گمنام یا سیاستمدارانی که به آنکای ویژگی‌های شخصی و اکتسابی به قدرت دست یافته‌اند، ممکن است با مسأله کمبود اطلاعات مواجه شویم، اما خوشبختانه برای مطالعه شخصیت سیاستمداران، بویژه بسیاری از شاهان اطلاعات خوبی در دسترس است، به گونه‌ای که تاریخ مکتوب را تاریخ

شاهان و حاکمان و شرح احوال آنان دانسته‌اند و در کتابهای تاریخی کلاسیک کمتر نامی از عوام و توده‌های میلیونی و حکومت‌شوندگان است. از سوی دیگر، برخی از این سیاستمداران با ثبت خاطرات روزانه و یا نوشتن سفرنامه‌هایی، منابع ارزشمندی برای پژوهشگران پدید آورده‌اند. در واقع، برای پژوهشگری که در مقام شکار داده‌ها برای توضیح شخصیت آنان است، این مواد، از شواهد و منابع درجه یک است. با تعمق در این گفتارها و نوشتارها و نیز با توجه به یافته‌های ثوریک، می‌توان به قالب‌ریزی این مواد پرداخت و به ژرفای شخصیت آنان پی برد، نقاط ضعف یا قوت شخصیت و احیاناً بیماریها و ناهنجاریهای شخصیتی آنان را شناخت و گامی در راه شناخت تاریخ معاصر برداشت.

۲. مظفرالدین شاه چند سفرنامه نوشته است که با خواندن آنها می‌توان به تجزیه و تحلیل شخصیت او پرداخت. او سفرنامه‌ای در دوره ولایتعهدی و نیز سفرنامه‌هایی در دوران حکومتش، با قلمی سلیس و روان نوشته و از جمله‌های کوتاه استفاده کرده است، به گونه‌ای که خواننده در مطالعه آنها با مشکلی روبه‌رو نمی‌شود. اصولاً، نوشته‌های وی چندان نیازی به ویرایش ندارد و نشان‌دهنده آشنایی به نسبت خوب نویسنده با زبان فارسی است. با این حال از تحلیل محتوای این نوشته‌ها می‌توان دریافت که بسیاری از مطالب این سفرنامه‌ها را مظفرالدین شاه بیمار، کسل و کم حوصله نوشته، بلکه او دیکته کرده و کاتبی به نام «فخرالملک» نوشته است. وی یکی از سی نفری است که گویا فقط برای نگارش این خاطرات همراه شاه بوده‌اند. مظفرالدین شاه به جای واژه «خاطرات» بیشتر از عنوان «روزنامه» استفاده کرده است. عبارتهای زیر، هم مؤید این نکته است و هم مؤید آن که بسیاری از خاطرات روزانه سفرنامه‌ها را فخرالملک به رشته تحریر در آورده است؛ یعنی سخنان شاه است و انشاء فخرالملک:

«بعد فخرالملک را فرمودیم، آمد روزنامه را نوشت.»<sup>۱</sup>

«بعد فخرالملک را خواستیم و فرمودیم روزنامه را نوشت.»<sup>۲</sup>

«فخرالملک روزنامه را می‌فرمائیم،

می نویسد.<sup>۳</sup>

«الان که این روزنامه را می فرمائیم فخرالملك می نویسد، حاجب الدولة و... حاضرند.»<sup>۴</sup> بنابراین بخش اندکی از مطالب این سفرنامه‌ها به قلم مظفرالدین شاه است، زیرا بیشتر او گفته و دبیر مخصوص وی، فخرالملك به رشته تحریر در آورده است. مظفرالدین شاه نیز به این موضوع اعتراف کرده است. گویا از حوصله شاه خارج بوده است که برای مثال بخواید شرح سفر به همه شهرها را در طول چند روز مسافرت به گونه دقیق بنویسد، نامهای تک تک علمای حاضر در جلسه‌ای را ثبت کند یا شعری را بنویسد:

«به فخرالملك فرمودیم آن اشعار را در کتاب روزنامه‌مان بنویسند.»<sup>۵</sup> نکته شگفت آور، تعهد این شخص به ثبت این روزنامه‌ها یا خاطرات بوده است؛ به گونه‌ای که نوشتن آنها کمتر به تأخیر می افتاده و این نظم و پایبندی در همه سفرهای وی، جز سومین سفرش به اروپا حاکم بوده است.

۳. در این اعترافهای شخصی که گویای فعالیت‌های روزانه اوست، کانون‌های ذهنی اشتغال وی آشکار است. این نوشته‌ها از محتوای سیاسی کم بهره و بیشتر بازتاب دهنده سرگرمی‌ها و احوال شخصی است. وی در موارد بسیار نیز با «خودسانسوری» و با یکسونگری، فقط نکات گفتنی و مثبت را بیان کرده است؛ زیرا آگاه بوده که این سفرنامه‌ها در آینده به چاپ می رسد و بسیاری کسان آنها را می خوانند و از باب اعتراف عاقل برضد خود به آن استناد می کنند.<sup>۷</sup> فراتر از این آثار، همراهان و ملازمان شاه، کسانی از کشورهای میزبان یا میهمانداران و صاحب منصبان خارجی نیز رفتار او و همراهمانش را در طول سفر زیر نظر داشته‌اند و گزارشهایی درباره ناگفتنی‌ها نوشته‌اند.<sup>۸</sup>

۴. تحلیل محتوا و محور یابی. از محتوای این سفرنامه‌ها می توان بیست و پنج موضوع را به عنوان مقوله‌های محوری شناسایی و با تعابیر «نادر»، «کم»، «زیاد» و «خیلی زیاد» کمیّت آنها را بیان کرد: ثبت فعالیت‌های شخصی؛ خواب، شام، نهار، حمام... و کیفیت آنها (زیاد)؛

اهمیت دادن به خواب و خوب خوابیدن (خیلی زیاد)؛

- گردش‌ها، خوشگذرانی‌ها، توصیف طبیعت، مناظر کوجه‌ها، خیابانها و شهرها (خیلی زیاد)؛  
- توجه خاص به گردشگری و اشاره به نکته‌های شگفت آور از انسان‌ها، طبیعت، جانوران (زیاد)؛

- گرفتن عکس یا دستور دادن به عکاس باشی یا با دوربین شخصی (زیاد)؛

- ثبت کسالت‌های گوناگون خود (خیلی زیاد)؛  
- توصیف شکارها و تیراندازی‌های خود (خیلی زیاد)؛

- توصیف جلسه‌های تشریفاتی با مقامهای کشور میزبان یا مقامهای ایرانی (کم)؛

- پاسخگویی به مسائل، رسیدگی به کارها و خواندن تلگراف‌ها و احکام و فرمانهای مربوط به اداره کشور (کم)؛<sup>۹</sup>

- دیدن مکانهای تجاری، صنعتی و اداری (موارد نادر)؛<sup>۱۰</sup>

- ابراز رضایت از افراد و از شیوه خوب اداره کشور (زیاد)؛

- بیان نارضایتی خود از اداره کشور یا از نوکران مخصوص (سیار کم)؛<sup>۱۱</sup>

- نمازهای روزانه و نماز اذازلزلت (زیاد)؛  
- دعاهای صبحگاهی همواره و دعای وقت سفر، زیارت عاشورا و قرائت قرآن به ندرت؛

- دیدن تئاترها و رفتن به جشن و رقص و پایکوبی (خیلی زیاد)؛

- توصیف زنان و دختران در مکانهای گوناگون (زیاد)؛

- ثبت خاطرات روزانه با یاری فخرالملك (زیاد)؛

- برپایی مراسم روضه خوانی توسط سیدحسین بحرینی (زیاد)؛

- مشقت مالی و ماساژ پا و بدن (زیاد)؛<sup>۱۲</sup>

- اشاره به تحسین و تمجیدهای اطرافیان و خار جیان، خوشامدگویی‌ها در ایران و خارج از کشور و دعا و زنده بادگویی آنان (زیاد)؛

- توجه بسیار به اوضاع جوی و شرایط آب و هوا، بویژه اشاره به رعد و برق در خاطرات (زیاد)؛

- آموزش زبان فرانسسه و گوش سپردن به شعرهای مثنوی، زندگینامه امام سجّاد (ع) و شاهنامه خوانی (کم)؛

● به نوشته ناظم الاسلام کرمانی، مظفرالدین شاه «زایدالوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج بود. امور سلطنت با میل عمله جات با وزراء خود غرض اداره می شد. خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیت و بداخلاقان انتخاب شده بودند. از این روضع دربار ملاحظه بود.»

- بازی بیلیارد<sup>۱۲</sup> و شرط‌بندی (نذر بندی) با اطرافیان (کم):<sup>۱۴</sup>  
- توجه بسیار به اهمیت اعطای نشان یا دریافت آن؛

- ثبت تهدیدها، خطرها و سوء قصد‌ها (زیاد).  
بر مبنای این مقوله‌ها، می‌توان گزارش‌های مفصل و تقریباً هزار صفحه‌ای سفرنامه‌های وی را حداکثر در ۵۰ صفحه خلاصه کرد. به هر حال، از میان آنها با توجه به محدودیت مقاله، بر چند جنبه که برخی ویژگی‌های این شخصیت ناتوان در عالم سیاست را نشان می‌دهد، انگشت می‌نیمیم.  
۵. دوره ولیعهدی و کودکی و نوجوانی. در دوران قاجار رسم بر این بود که ولیعهد در ایالت آذربایجان استقرار یابد و در آنجا توسط آموزگاران فرانسوی، روسی و اروپایی آموزش ببیند. نکاتی در مورد شرایط این دوران گفتنی است:

دوره ولیعهدی مظفر میرزا نزدیک به چهل سال طول کشید؛ یعنی او چهل سال به انتظار شاه شدن نشست، زیرا سلطنت ناصرالدین شاه نیم قرن به طول انجامید؛ بنابراین مظفرالدین میرزا در دوران پیری به شاهی رسید. با این حال، اگر در این دوران به کسب تجربه سیاسی و آموختن شیوه‌های کشورداری می‌پرداخت، برایش نقطه قوتی می‌شد؛ اما او پیوسته از سوی پدرش ناصرالدین شاه به بی‌کفایتی متهم می‌شد و اصولاً پدرش به او، به‌عنوان جانشین آینده‌اش، بسیار با دیده تحقیر می‌نگریست. نتیجه این احساس، محروم کردن ولیعهد از دخالت در امور سیاسی و اداره کشور و در واقع عدم آموزش و استخداام سیاسی و کادرسازی برای آینده رژیم بود. امین‌الدوله، سیاستمدار آگاه و هم‌دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، در این باره چنین نوشته است:

«اصل مطلب را باید بی‌برده و صاف و ساده گفت، مظفرالدین شاه در چهل سال که ولیعهد و حاکم مملکتی مثل آذربایجان بود، بدبختانه از ترتیب مملکت‌داری و زندگی هیچ خبر نداشت. حساب نمی‌دانست، از جمع و خرج ایران مطلع نبود، در مکتب يك مشت نوکر عوام و متملق خائن که جز جلب نفع و تأمین آتیه خیالی نداشتند، تربیت شده بود.»<sup>۱۵</sup>

امین‌الدوله نیز بخشی از این بی‌کفایتی و بی‌تجربگی را ناشی از ذهنیت منفی و احساس تحقیر آمیز ناصرالدین شاه نسبت به ولیعهد می‌دانست. خود شاه توصیه کرده بود به نظرات ولیعهد توجهی نشود. امین‌الدوله در این باره نوشته است:

«ناصرالدین شاه طوری از اخلاق و روش این پسر ناراضی بود که به قدر مقننور نمی‌گذاشت او و اطرافیان‌ش در کار آذربایجان دخالتی کنند. همیشه حاکم واقعی آذربایجان ابا‌عنوان پیشکار آرا از طهران روانه می‌کرد مثل عزیزخان سردار مکرری، حسن علی خان امیر نظام گروسی و غیره. اوّل سفارش و تأکیدش این بود که به حرف ولیعهد و اتباعش ترتیب اثر ندهند.»<sup>۱۶</sup>

به نوشته امین‌الدوله اوضاع آذربایجان روز به روز آشفته‌تر می‌شد و کار به جایی رسیده بود که اهالی تبریز مصمم به شورش و خارج کردن ولیعهد و اتباعش بودند، اما حادثه قتل ناصرالدین شاه چون آبی بود که بر آتش ریخته شد.<sup>۱۷</sup>

از تحلیل محتوای سفرنامه‌ای که مظفرالدین شاه در دوره ولیعهدی و حکومت بر آذربایجان و هنگام سفر به ولایت خوی نوشته است، می‌توان روحیات، دلمشغولی‌های روزانه و سطح فکری وی را که قرار بود روزی شاه ایران شود، شناخت. مطالب اصلی این سفرنامه رفتن به شکار کبک، ذکر روضه‌خوانی‌های آخر شب بحرینی، بذله‌گویی با درباریان متملق یا به قول خودش «توکران مخصوص»، باده‌گساری و خوشگذرانی بازن‌های سوگلی...<sup>۱۸</sup>

۵.۱. تقلید از پدر. روانشناسی سیاسی وی در دوران شاهی نیز از جهت دیگری تحت الشعاع دوره ولیعهدی اوست. مظفرالدین میرزا در مدتی بسیار دراز که منتظر شاه شدن بود و به شغل مکروه ولیعهدی اشتغال داشت، پیوسته آمال و آرزوهایش را در وضع پدرش ناصرالدین شاه می‌دید. این آرزوها و فرجام زندگی پدرش که عنوان «شاه شهید» یافت، سبب شد که بعدها در دوره شاهی الگوی پدر در ناخودآگاه وی قرار گیرد و به شکل‌های گوناگون بکوشد از ناصرالدین شاه تقلید کند.

● گروه نوکران مخصوص و درباری در دوران ولیعهدی مظفرالدین میرزا، پس از انتظار طولانی چهل ساله، سرانجام دوره شاهی او را تجربه کردند و کوشیدند جبران مافات کنند. حکیم‌الملک پزشک مخصوص وی این نکته را بی‌پرده بیان کرده است: «ما برای چنین روزی چهل سال گرسنگی خوردیم و شاه بیش از چهار سال دوام ندارد!»

ناظم الاسلام کرمانی در این مورد نوشته است: «خیلی مایل به تقلید از پدر بود، ولی آن ماده و جودت رانداشت. يك مسافرت نامه هم نوشت. به تعزیه داری راغب بود. در فن تویجیگری بی مهارت نبود.»<sup>۱۹</sup> مانند پدر، سه بار به اروپا سفر کرد و دو سفرنامه نوشت. حتی بر دریافت نشان‌ها اصرار داشت، از جمله اصرار بر دریافت نشان گارت که در ادامه مطرح خواهد شد و به تقلید از پدر می‌پرداخت.

مظفرالدین شاه در نخستین سفرنامه‌اش، به هنگام بازگشت به ایران و آذربایجان با یادآوری دورهٔ چهل و يك سالهٔ ولیعهدی و سکونتش در آذربایجان و آن انتظار طولانی، به دگرگونی اوضاع و احوال و انقلابهای روزگار اشاره می‌کند و می‌نویسد روزگاری طولانی ولیعهد بودیم و الان پادشاه هستیم و خود ولیعهد داریم و بر این امر شکرگزاری می‌کند:

«امروز در شهر تبریز توقف نمودیم. مردم از هر طبقه می‌آیند و شرفیاب می‌شوند. ما هم این اشخاص را که می‌بینیم چون همهٔ آنها را پدر بر پدر دیده و می‌شناسیم به ما اثر می‌کند. حساب کردیم تا امروز که به اینجا آمده‌ایم، چهل و يك سال تمام است در آذربایجان بوده‌ایم و بلدیت کامل داریم. وضع انقلابات روزگار مایهٔ حیرت و عجب است که در يك آنی بطوری اوضاع و احوال را تغییر می‌دهد و منقلب می‌سازد که هیچ شباهت به سابق ندارد. ما از تبریز به تهران رفتیم و بعد سفر فرنگستان پیش آمد. تمام اروپا را دیده و گردیده مراجعت کرده‌ایم و امروز ولیعهد در این خانه زندگانی می‌کند و مهمان بر او هستیم خلاصه شکر و حمد الهی را بجای می‌آوریم.»<sup>۲۰</sup>

۶. ضعف آگو و اثر اطرافیان. فروید میان روانشناسی رهبران و پیروان تفاوت قائل می‌شود. به نظر وی، در رهبران «آگو» قوی‌تر از «سوپر آگو» است. شاخص این قدرت، اثرگذاری بر رفتار و ارادهٔ دیگران و قدرت ابتکار و خلاقیت و رهبری آنان است.<sup>۲۱</sup> اما به نظر می‌رسد این قاعدهٔ تعمیم یافتهٔ فروید در مورد کسانی که بر اساس توارث و نه شایستگی ذاتی به حکومت می‌رسند،

مصادق ندارد. در روانشناسی مظفرالدین شاه، آن گونه که مورد اجماع صاحب نظران است، این قدرت «آگو» به اثبات نرسیده است. یکی از دلایل آن تأثیر «درباریان» یا به تعبیر خود او «نوکران مخصوص یا معتبر» بر تصمیمات شاه است که در شکل‌های گوناگون و با کانالیزه کردن اطلاعات و القای تحلیل‌ها، بر اراده و تصمیمات او اثر می‌گذاشته‌اند. ناظم الاسلام کرمانی یکی از دلایل وخامت اوضاع در دوران حکومت وی را وجود همین گروه نوکران مخصوص شاه که یادگار دوره ولیعهدی او بود، می‌داند و بر این باور است که تأثیر آنان بر شاه به صفات و روحیات، دیدگاهها، سطح آگاهی و اطلاعات و بینش سیاسی اندک او شکل داده بود:

«این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل‌القبول، متلون المزاج... بود. امور سلطنت با میل عملجات با وزراء خود غرض اداره می‌شد. خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بود. از این رو، وضع دربار ملاحظه بود. پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاننداری است، بی بهره بود. و از این رو، مآل بینی و عاقبت اندیشی حتی برای خود و اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی‌کرد. چون این پادشاه را شخصاً قوهٔ متصرفه در مهام امور جمهور نبود، اگر وزیری کاردان کافی او را دچار می‌شد و خلوت او را صاف و پاک می‌کرد، رشته امور به این قسمها از هم نمی‌گسیخت.»<sup>۲۲</sup>

ناظم الاسلام کرمانی به این نکتهٔ ظریف اشاره می‌کند که وقتی آگوی فرد ضعیف و سوپراگوی او قوی باشد، اگر وزیری کاردان و مدیر در کنارش قرار گیرد، امور سامان می‌یابد و اگر فردی نالایق و درگیر منافع شخصی صادرات یابد، شیرازهٔ کارها از هم می‌گسلد.

حلقهٔ نوکران مخصوص و گروه درباری در دورهٔ ولیعهدی، پس از انتظار دراز چهل ساله، سرانجام دورهٔ شاهی مظفرالدین میرزا را تجربه کردند و کوشیدند جبران مافات کنند. حکیم‌الملک پزشک مخصوص وی این نکته را بی‌پرده بیان کرده است:<sup>۲۳</sup> «ما برای چنین روزی چهل سال گرسنگی

### ● وقتی مظفرالدین

میرزا به سلطنت رسید، بیماریهای مزمن او که مسئلهٔ شخصی بود، به مسئلهٔ ملی و به اولویت اول ایران و ملت ایران تبدیل شد و همهٔ توان زمامداران و نیز سیاست خارجی ایران در خدمت درمان شاه قرار گرفت؛ اما چون خزانه خالی بود، امین‌السلطان بیست کرور دیگر (در مجموع هفتاد کرور) وام گرفت تا مظفرالدین شاه را به بهانهٔ درمان، سه بار به خارج بفرستد.

خوردیم و شاه بیش از چهار سال دوام ندارد.»

آنان که وجود اتابک اعظم را مانع چپاولگری خود می‌دیدند، کوشیدند او را از صدارت برکنار کنند و سرانجام موفق شدند و امین‌الدوله را به جای وی نشانند؛ اما شاه پس از بروز آشفتگی، اتابک را بازگرداند. در همین فاصله کوتاه، اطرافیان طماع شاه همه نقدینگی و ذخیره‌های دوره ناصرالدین شاه را حیف و میل کردند و موجودی خزانه و اشیاء گرانبهای دربار را به تاراج بردند که در نتیجه دولت در مضیقه مالی شدید قرار گرفت، به گونه‌ای که پرداخت حقوق کارکنان دولت چند ماه به تعویق افتاد.<sup>۲۴</sup>

۷. باورها و بازتاب آن بر رفتار سیاسی. باورهای هر کس نقشی تعیین‌کننده در شکل دادن به شخصیت و رفتار او دارد. ممکن است این باورهای شخصی درست باشد یا نادرست و خرافی، اما در هر صورت اثرگذار است؛ چنانکه باور مظفرالدین شاه به اینکه سید صحیح‌النسب می‌تواند خطر رعد و برق را برطرف کند یا نحس دانستن عدد «۱۳» بر رفتار وی اثر داشت.

عبدالله مستوفی در مورد موضوع دوم می‌نویسد: مظفرالدین شاه، پس از قتل ناصرالدین شاه، برای آمدن به تهران امروز و فردا می‌کرد و صدر اعظم امین‌السلطان مشغول حل و عقد امور بود. عامه مردم خیلی انتظار ورود مظفرالدین شاه را داشتند و همه تصور می‌کردند این مرد چهل ساله که بیست سال در حاشیه، مشق سلطنت دیده است، همین که بر تخت بنشیند، ایران را بهشت برین خواهد کرد؛ اما به رغم این انتظارات، شاه آمدن خود را به تأخیر می‌انداخت و در آن زمان کسی علت این امر را نمی‌دانست. بعدها معلوم شد:

«اعلی حضرت همایون شاهنشاهی به مناسبت نحوست عدد سیزده، نمی‌خواهد در سال ۱۳۱۳ (ق) که ۱۳ دو آتش است [دو تا ۱۳ دارد]، بر تخت سلطنت جلوس کرده باشد. این همه تأتی برای آن است که ماه محرم ۱۳۱۴ نزدیک شود.»<sup>۲۵</sup>

۸. ضعف مزاج مستمر و بیماری مزمن. مظفرالدین شاه در طول دوازده سال پادشاهی و حتی پیش از آن در دوره ولیعهدی از بیماری و کسالت رنج می‌برد. حتی در دوران ولیعهدی با خطر مرگ روبه‌رو بود.<sup>۲۶</sup> امین‌الدوله در این باره در

خاطراتش نوشته است: «مظفرالدین شاه از بیماری سنگ کلیه بشدت رنج می‌برد و این بیماری مزمن شده بود.»<sup>۲۷</sup> وی علت مزمن شدن این بیماری را کم‌دانش بودن حکیم‌الملک، پزشک مخصوص مظفرالدین شاه می‌داند که از دانش روز پزشکی بی‌بهره بوده و شغل طبابت شاه را از پدر به ارث برده بوده است.<sup>۲۸</sup>

شاه نیز در سفرنامه‌اش در جاهای مختلف از درهای گوناگون خود شکوه کرده است؛ از جمله دندان درد،<sup>۲۹</sup> زکام،<sup>۳۰</sup> سرفه مزمن: «قنری شیرینی خوردم؛ سینه‌مان درد می‌کرد، بدتر شد. بقنری سرفه کردیم که عوض همه چیز سرفه کردیم.»<sup>۳۱</sup> یا اینکه «از شدت درد سینه و سرفه سرمان درد می‌کند.»<sup>۳۲</sup> او به تب و «دست درد» نیز بارها اشاره کرده است: «تب الحمدلله قطع شد، اما خیلی ضعف داشتیم... اما نصف شب باز قنری دستمان درد گرفت تا صبح به همان درد دست ساختیم.»<sup>۳۳</sup> او در جای دیگر از بیماری دیگری خبر داده است: «صبح خیلی کسل بودیم علت هم این بود که دیروز که حمام رفتیم نوبی آب گرم زیاد نشستیم چون خون بواسیر باز شده بود، خیلی ضعف عارض شد.»<sup>۳۴</sup>

در جاهای دیگر از «آب درمانی» و خوردن آبهای معدنی بنا بر «عادت معموله»، سخن گفته است: «صبح برخاستیم به عادت معموله... آب خوردیم.»<sup>۳۵</sup>

چند نفر در طول سفر مأموریت «مشت مالی کردن» او را داشته‌اند که مرتب و صادقانه از آنها سخن گفته است: «شمس‌الملک پای ما را می‌مالید»؛<sup>۳۶</sup> «عین‌السلطان تا صبح مشت می‌زد»؛<sup>۳۷</sup> «مؤمن خلوت ما را می‌مالیدند.»<sup>۳۸</sup>

عبدالله مستوفی در کتابی با عنوان «پیحالی مظفرالدین شاه» می‌نویسد: «اعلی حضرت شاهنشاهی یا ناخوش بود که حکیم‌الملک او را می‌دوشید و یا سلامت بود که [در صورت سلامتی] خلوتیان [اطرافیان] با بازیهای خنک او را مشغول می‌کردند.»<sup>۳۹</sup>

مظفرالدین شاه، به رغم سادگی، به این نکته توجه داشت که تا توانیهای جسمی خود را نباید پیش چشم مردم آشکار کند زیرا بازتاب سیاسی خوبی نخواهد داشت؛ بنابراین نوعی ریاکاری و

● ناصرالدین شاه همواره پسرش مظفرالدین میرزا را به بی‌کفایتی متهم می‌کرد و اصولاً به او، به عنوان جانشین آینده‌اش، بسیار با دیده تحقیر می‌نگریست. نتیجه این احساس، محروم کردن ولیعهد از دخالت در امور سیاسی و اداره کشور بود.

پیچیدگی در رفتارهای سیاسی او بود. او می گفت: جلو مردم ایران نباید لنگ لنگان راه رفت؛ یعنی تصور واقعیت، مهمتر از واقعیت است:

«در عمارت، توی کالسکه که بودیم، پامان تیر کشید و درد گرفت. جلو مردم که نباید بلنگیم. لابد [ناچار] لنگان لنگان آمدیم.»<sup>۲۰</sup>

فرمانی که مظفرالدین شاه به صدراعظم نوشته، حاکی است که مردم در زمان بیماری وی نافرمانی کرده اند؛ از این رو، دستور سیاست و تنبیه متخلفان را داده و تأکید کرده است که وضع جسمانی اش مطلوب است:

«از قراری که به عرض رسید وضع رفتار مردم در این چندروزه که ما جزیی کسالت داشته ایم خوب نیست و بعضی فضولیها می کنند... تکلیف شماست که وضع آنها را معلوم کرده بدون هیچ ملاحظه خودتان را در تنبیه و تبعید و سیاست آنها مسئول و مختار بدانید. ما هم بحمدالله حالمان خیلی خوب است.»<sup>۲۱</sup>

نکته مهم این است که این بیماری ها پیش از سلطنت وی یک مسئله شخصی بود، اما وقتی به حکومت رسید، به مسئله ملی و به اولویت اول ایران و ملت ایران تبدیل شد! همه توان زمامداران و سیاست خارجی ایران معطوف به درمان شاه شد و به سبب خالی بودن خزانه، امین السلطان بیست کرور دیگر (در مجموع هفتاد کرور) از روسیه وام گرفت<sup>۲۲</sup> تا مظفرالدین شاه را به بهانه درمان سه بار به خارج بفرستد. به این ترتیب، ملت ایران و منافع ملی ایران در اسارت بیگانگان درآمد تا شاه به درمان، سیر و سفر و عیاشی بپردازد.

۹. گرایشها و رفتار قبیله ای. یکی از ویژگیهای شخصیت مظفرالدین شاه، نگرش و گرایش قبیله ای او بود و این در رفتارش دیده می شد.

۹-۱. سر آتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران در دوران مظفرالدین شاه، آنچه را دیده است، «عشق و علاقه مفرط شاه به مسافرت» توصیف می کند و آن را برآیند ویژگیهای قبیله ای و اجدادی وی می داند:

«اجداد وی (تاتاران چادر نشین) به عنوان فاتحان کشور گشا، قدم به سرزمین های بکر و

نادیده می گذاشتند و مظفرالدین شاه اکنون می خواست همان عمل را به عنوان سیاح انجام دهد. غریزه حب جهانگردی تقریباً در خانواده اش موروثی بود؛ زیرا سلسله قاجار از اعقاب ترکمن های چادر نشین بودند که صحراگردی و بیلاق و قشلاق رفتن های دائمی برای آنان به شکل سنتی کهن درآمد بود.»<sup>۲۳</sup>

هاردینگ همچنین به درخواست شکفت انگیز مظفرالدین شاه اشاره می کند که برای دیدن سرزمین آمریکا، در اندیشه بود که تزار روسیه را به ساختن پل راه آهنی روی تنگه خاوری، از راه سیبری و خاور دور وادارد تا امکان مسافرت ریلی وی به آمریکا فراهم آید.<sup>۲۴</sup>

هاردینگ با توجه به این نقطه ضعف مظفرالدین شاه، می کوشید امکان سفر او را به انگلستان فراهم کند و نفوذ این کشور را در ایران گسترش دهد. او در خاطراتش در مورد سفر وی در سال ۱۹۰۲ نوشته است: «نظر اصلی دولت انگلیس از دعوت مظفرالدین شاه به لندن، تقلیل نفوذ بیش از اندازه روسها در دربار ایران بود.»<sup>۲۵</sup>

شوق بسیار شاه به سفرهای خارجی و اروپایی تا آنجا بود که حاضر بود هر امتیازی به بیگانگان بدهد تا هزینه سنگین سفرهای خود و درباریان را فراهم کند.<sup>۲۶</sup> یکی از دلایل اشتیاق و صف ناپذیر مظفرالدین شاه برای سفر به اروپا را می توان طولانی شدن سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه دستیابی به سلطنت دانست. وی در این مدت پیوسته و صف سفرهای پدرش به اروپا را می شنید و دنبال می کرد و در آرزوی چنین سفرهایی می سوخت. این آرزوهای سرکوب شده در دوران ولیعهدی در ضمیر ناخود آگاه وی جای گرفت و بعدها در دوران شاهی، این عقده های روانی بیرون ریخت.

ناصرالدین شاه در دوران پنجاه ساله سلطنتش سه بار به اروپا سفر کرد، اما مظفرالدین شاه در مدت دوازده سال سه بار به اروپا رفت؛ از این رو، کوششهای او برای تأمین هزینه های سنگین این سفرها که سبب سه بار وام گرفتن از بیگانگان و در واقع فروش ایران شد، با همین منطق قابل درک

### ● امین الدوله،

سیاستمدار همدوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نوشته است: مظفرالدین در چهل سال که ولیعهد و حاکم مملکتی مثل آذربایجان بود، بدبختانه از ترتیب مملکت داری و زندگی هیچ خبر نداشت؛ حساب نمی دانست؛ از جمع و خرج ایران مطلع نبود؛ در مکتب يك مشت نوکر عوام و متملق خائن که جز جلب نفع و تأمین آتیه خیالی نداشتند، تربیت شده بود.

۹-۲. یکی دیگر از گرایشهای قبیله‌ای او عشق به تیراندازی و شکار بود. میان رفتارهای تکرار شده و خاطرات به ثبت رسیده‌اش از سفرها، شکار و تیراندازی موضوعی است که بسیار به آن اشاره شده است. کمتر روز یا هفته‌ای را در دوران ولیعهدی و شاهی و حتی در سفرهای خارجی وی می‌توان یافت که در آن به شکار و تیراندازی نرفته باشد. شیخ‌الاسلامی سرچشمه این عشق و علاقه را رسوم و سنن چادر نشینی ایل قاجار می‌داند. او تیراندازی بس ماهر بود<sup>۲۷</sup> و به هر جا وارد می‌شد، به نوعی هدف‌گذاری می‌کرد و سرگرم تیراندازی می‌شد.<sup>۲۸</sup> به نوشته عبداللّه مستوفی، مظفرالدین شاه همواره یکی از این دو حالت را داشت: یا بیمار بود یا سالم که در صورت سالم بودن هم مشغول بازیهای خنک مانند تیراندازی می‌شد.<sup>۲۹</sup>

۹-۳. نکته دیگری که در سفرنامه‌های وی بسیار آمده، شوق و وصف ناپذیر برای دیدن شگفتی‌های جهان و ثبت و گزارش و عکس‌برداری از آنها یا دستکم صحبت کردن درباره آنهاست. هاردینگ این را نیز به خصلت ایلی و قبیله‌ای و صحراگردی قاجارها پیوند می‌زند.<sup>۵۰</sup> او درباره چگونگی دیدار یکی از شاهزاده‌های معتبر شیعی هند با شاه که برای زیارت مرقدا امام رضا(ع) به ایران آمده بوده می‌نویسد در این دیدار شاه با پرسشهای عجیب و غریب ملوکانه خود، همه را از این دیدار پشیمان کرد:

«تاکنون چند ببر یا حیوان وحشی شکار کرده‌ای؟ رنگ و شکل و اندام آن شکارها چه جور بوده است؟ یا مثلاً ارتفاع و قطر تنه تنومندترین درختان جنگلی هندوستان تا کجا و به چه حد می‌رسیده است و موقعی که میهمان بیچاره توضیحی درباره ارتفاع تقریبی یکی از این درختها به حضور ملوکانه می‌داد، ناگهان شاه به هیجان می‌آمد، و در حالی که با دستش به سقف تالار باریابی اشاره می‌کرد، تقریباً جیغ‌زنان از نواب شاهزاده هندی می‌پرسید: آیا ارتفاعش به سقف این اتاق می‌رسد یا اینکه از این هم بلندتر است؟ تظاهرات ملوکانه، حالت

استعجاب، نحوه جیغ‌زدن و طرز اشاره کردنش به سقف تالار، کم‌کم وضعی کاملاً بیجانانه به خود گرفت؛ به طوری که همه حاضرین در تالار از مشاهده این وضع شرمگین شدند.»<sup>۵۱</sup>

شاه سفرنامه‌هایش را نیز با اشاره به این شگفتی‌های طبیعت، حیوانات و انسانها تنوین کرده و به بیان دقیق جزئیات پرداخته است مانند دیدن زن ریش‌دار،<sup>۵۲</sup> مرد شکم‌گنده‌ای که شکمش به روی زانوهایش می‌رسد،<sup>۵۳</sup> توصیف مردی قد کوتاه،<sup>۵۴</sup> برج ایفل<sup>۵۵</sup> و شیر دریایی عجیب.<sup>۵۶</sup>

۹-۴. واگذاری کارها به پسران و شاهزادگان. از دیگر نشانه‌های قبیله‌گرایی مظفرالدین شاه سپردن صدارت عظمی (نخست‌وزیری) به یکی از شاهزادگان قاجار (عین‌الدوله)، واگذاری وزارت جنگ و سپهسالاری به برادرش کامران میرزا و دادن حکومت ایالت‌ها به فرزندان خود یا به شاهزادگان نزدیک قاجاری است. واگذاری حکومت آذربایجان به محمدعلی میرزا ولیعهد، فارس و بناخ به پسر دیگرش شعاع‌السلطنه، گیلانات به پسر دیگر عضد‌السلطان، لرستان به سالارالدوله (پسر) و کرمان به ناصرالدین میرزا و دیگر شهرها به شاهزادگان، از این جمله است.<sup>۵۷</sup> کارهای ناراضی تراش و سوءاستفاده از قدرت توسط خاندان قاجاریه، صدراعظمی عین‌الدوله در مرکز و پسران و شاهزادگان در ایالات، موجب شد که خاندان قاجار در لبه تیز انتقادات و اعتراض‌ها قرار گیرد و این اقدامات نوعی بازگشت از سلطانیسم ناصرالدین شاه به پاتریمونالیسم مظفرالدین شاه بود. در پاتریمونالیسم، حکومت گران صرفاً از خاندان و ایل و قبیله‌اند؛ در حالی که در سلطانیسم از دیگر خاندان‌ها و شایستگان نیز در اداره کارها بهره گرفته می‌شود.<sup>۵۸</sup>

۱۰. شخصیت اثرگذار بحرینی. به نظر شادروان شیخ‌الاسلامی، مظفرالدین شاه از کودکی و در دوره ولیعهدی که در آذربایجان بود، ایمان و اعتقاد عجیبی به سیدعلی بحرینی داشت. او به هنگام رعد و برق، شاه را در زیر پوشین خود پناه می‌داد و برایش دعا می‌خواند. بعدها که شاه شد، او را همراه خود به تهران آورد؛ چون به راستی باور داشت که وجود این سید مستحباب‌الدعوة در کاخ

● از مطالب سفرنامه‌های مظفرالدین شاه می‌توان به ویژگیهای روحی و دلمشغولیهای او پی برد. بیشتر مطالب این سفرنامه‌ها مربوط به شکار کبک، روضه خوانیهای آخر شب، بذله‌گویی با درباریان متملق یا نوکران مخصوص، باده‌گساری، خوشگذرانی و... است.

موارد بسیاری از این ترسیدن‌ها در سفرنامه‌هایش به ثبت رسیده است یا دیگران شاهد آنها بوده‌اند. مرحوم خلیل خان تفسی، اعلم‌الدوله، پزشک مخصوص مظفرالدین شاه، در خاطراتش جزئیات این «وحشت‌زدگی» را به روشنی شرح داده و از جمله چنین نوشته است:

«مظفرالدین شاه از همه چیز و همه کس می‌ترسید. از رعد و برق و صداهای ناگهانی می‌ترسید. از آدم‌های ناشناس و از کسانی که برای اولین بار پیشش می‌آمدند، می‌ترسید. از عذاب آخرت و مسئولیت‌های وجدانی می‌ترسید...»<sup>۶۳</sup>

ناظم‌الاسلام کرمانی نیز وجود ترس شدید در خمیرمایه شخصیت وی را تأیید می‌کند: «این پادشاه خیلی بدآل و منتها درجه جبان بود.»<sup>۶۴</sup>

ترس از ترور شدن، ترس از تاریکی، ترس از دریا و سفر دریایی، ترس از رعد و برق و ترس از تنهایی، ترس از بلندی، ترس از سکنه کردن و... از انواع ترس‌هایی است که خود او یا دیگران روایت‌گر آن بوده‌اند.

۱-۱۱. ترس از رعد و برق. اعلم‌الدوله از این ترس به عنوان ترس دوران کودکی و ولیعهدی وی یاد می‌کند و می‌نویسد که در بزرگسالی نیز همراه او بوده است:

«شاید در زمان ولیعهدی و جوانی اش موقعی در شکار گاه که هوا مغشوش و طوفانی بوده است به چشم خود دیده بود که بشری، درختی یا الاغی در نتیجه اصابت برق سوخته و از بین رفته است. یا اینکه احتمالاً تفصیل چنین واقعه‌ای را در ایام طفولیت زیاد شنیده و باور کرده بوده است... این بود که هر وقت هوا طوفانی می‌شد، ترس و وحشت شدید به صورت حمله عصبی در او بروز می‌کرد و چون جداً معتقد بود که سید صحیح‌النسب را هیچ وقت صاعقه نمی‌زند، لذا به هنگام غرش هوا یا ظهور رعد و برق، فوراً به زیر عبای «سادات درباری» پناهنده می‌شد و خود را به دامن آنها می‌جسباند و کم‌کم با خوانده شدن حدیث کسا و خوردن بعضی داروهای مسکن آرام می‌گرفت و از زیر عبا بیرون می‌آمد.»<sup>۶۵</sup>

سلطنتی، دفع‌کننده هر نوع خطر و بلا و چشم‌زخم احتمالی است.<sup>۵۹</sup> در سفر و حضر با او بود و از محارم و معاشران نزدیک و نیز «جفت روحی» وی از نظر روانشناسی به‌شمار می‌آمد. حتی به هنگام خروج از تهران و در شکار و تفریح هم سید را از خود دور نمی‌کرد. کار دیگر این سید در دوران ولیعهدی و نیز دوران شاهی او، این بود که هر شب، بویژه در شبهای دوشنبه و جمعه برایش روضه بخواند. کار دیگرش استخاره گرفتن در کارها و تصمیم‌گیری‌ها بود، با این تفاوت که استخاره‌های دوره ولیعهدی ساده و شخصی بود اما استخاره‌های دوران شاهی، تصمیمات سیاسی و کلان‌کشوری را نیز در بر می‌گرفت؛ بویژه آنکه مظفرالدین شاه، هم به سبب احتیاط کاری و ترس ذاتی و هم به سبب کم‌تجربگی در کشورداری، برای تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم کشور، سخت به این استخاره‌ها نیاز داشت. رسم شاه این بود که سید بحرینی را دوزانو رویه‌روی خود می‌نشاند و سپس نیات خود را درباره عزل وزیران، انتصاب حکام، رفتن به سفرهای خارجی، بخشیدن خلعت به رجال، زن گرفتن برای شاهزاده‌های خاندان سلطنتی، جداگانه برای سید تقریر می‌کرد و از او می‌خواست درباره هر یک از آن مطالب استخاره کند. بعدها صدر اعظم و دیگران از نفوذ این شخص بر شاه و از این روش تصمیم‌گیری وی سوءاستفاده کردند. برای نمونه، عین‌الدوله صدر اعظم پشت سر شاه می‌ایستاد و با اشاره دست به سید بحرینی مخالفت یا موافقت خود را با نیت شاه اعلام می‌کرد.<sup>۶۰</sup> بعدها سید حسین بحرینی، فرزند سیدعلی اکبر بحرینی دستیار پدر شد و در سفرهای خارجی شاه، روضه‌های آخر شب را می‌خواند.<sup>۶۱</sup> از این رو، شاه به هنگام بازگشت، از پدرش سیدعلی اکبر به سبب خدمات فرزند او در طول سفر، تشکر می‌کند و از دیدن «جفت روحی» خود، یعنی آقای بحرینی نیز بسیار ابراز خرسندی می‌نماید.<sup>۶۲</sup>

۱۱. ویژگی‌های اخلاقی و ترس ذاتی مظفرالدین شاه. ترس به عنوان یکی از شاکله‌های روانی و اخلاقی مظفرالدین شاه را بسیاری از ملازمان وی تأیید کرده‌اند. او از احساس ناامنی شدید رنج می‌برده و مردی بسیار ترسو بوده است.

● مظفرالدین شاه هم به سبب احتیاط کاری و ترس ذاتی و هم به سبب بی‌تجربگی در کشورداری، برای تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم کشور، سخت به استخاره‌های سید بحرینی نیاز داشت؛ اما بعدها صدر اعظم و دیگران از نفوذ بحرینی بر شاه و این شیوه تصمیم‌گیری سوءاستفاده کردند. عین‌الدوله پشت سر شاه می‌ایستاد و با اشاره دست به سید بحرینی، مخالفت یا موافقت خود را با نیت شاه اعلام می‌کرد.



یحیی دولت آبادی نیز ترس مظفر الدین شاه از رعد و برق را تأیید می‌کند: «مظفر الدین شاه از صدای رعد و جهیدن برق آن وحشت می‌نماید.»<sup>۶۴</sup> در خاطرات و سفرنامه‌ها نیز توجه به اوضاع جوئی و طوفانی شدن دریا و رعد و برق، به عنوان یکی از رخداد‌های مهم روزانه، بسیار دیده می‌شود که نشان دهنده اهمیت این مسئله از نظر مؤلف است. شاه می‌گفته سیدحسین را بیاورند تا به او پناه ببرد و از شر رعد و برق‌هایی یابد:

«يك ساعت به غروب مانده ندیم السلطان آمد درس فرانسه‌مان را خواندیم. بعد از شام وزیر دربار فخر الملک و سیف السلطان رفتند و ما هم خوابیدیم يك دفعه ساعت پنج بود که دیدیم آسمان درق و بورق می‌کند رعد و برق می‌زد. خیلی سخت مثل رعد و برق‌هایی که در اسکوی قره‌داغ دیده بودیم. ما اتاق بودیم چندان سخت نبود. اما برای نوکرها خیلی بد بود. از باران و رطوبت، سیل زیاد هم آمد. وقتی رعد و برق می‌زد فرستادیم آقا سیدحسین و موقوف‌الدوله را بیاورند. آقا سیدحسین که آمده بود، ما ملتفت نشدیم اما موقوف‌الدوله آمد و با پیشخدمت‌ها مشقت زدند و الحمدلله ما راحت خوابیدیم.»<sup>۶۵</sup>

عبدالله مستوفی در خاطراتش، با تأیید این مطلب می‌نویسد: «اگر گاهی رعد و برق و طوفانی بیدار می‌شد، جای مظفر الدین شاه در پوشین آقای بحرینی که بزودی به خرقة خرمیدل گشت، بود و نان سید به روغن می‌افتاد.»<sup>۶۸</sup>

۱۱-۲. ترس از مرگ و سکنه کردن. «شاه از سکنه کردن می‌ترسید. محققاً يك بار به چشم دیده و بعدها مکرر شنیده بود که شخص مبتلا به سکنه را فوراً فصد کرده و از هلاک حتمی نجات داده‌اند. از این جهت ممکن نبود که مظفر الدین شاه طبیبی را که به او اعتماد داشت لحظه‌ای از خود دور سازد. زیرا می‌ترسید که غفلتاً سکنه کند و به علت حاضر نبودن پزشک و عدم اجرای عمل خون‌گیری (فصد) بمیرد.»<sup>۶۹</sup>

۱۱-۳. ترس از سفر دریایی. هاردینگ در خاطراتش به این ترس اشاره می‌کند: بویژه بعد از عبور از بحر خزر و کانال مانس، از دچار شدن به مرض دریا به شدت هراسان بود و دیگر

نمی‌خواست آن‌گونه سفرهای دشوار دریایی را که در سفر اول خود تجربه کرده بود، به هیچ عنوان تکرار کند و بر همین مبنا پیشنهاد ایجاد خط راه آهن از راه سیبری و خاور دور به آمریکاراجهت انجام سفر ریلی به آمریکاطرح کرده بود.<sup>۷۰</sup>

۱۱-۴. ترس از امور ناگهانی. جابجایی اتاق جوی در کنار دریا و کج شدن آن<sup>۷۱</sup> یا ورود ناگهانی يك نفر به اتاق وی در هتل:

«بعد از نهار استراحت کردیم. هنوز خوابمان نبرده بود که گارسون هتل، راه را گم کرده یکدفعه وارد اتاق شده و طوری درها را به هم زد که از خواب جستم. صدوق‌الدوله و مؤید خلوت که ما را امش می‌زدند [می‌مالیدند] طوری وحشت کردند که مؤید خلوت می‌خواست مرد که را بگیرد نگاهدارد. بیخوابی سرمان افتاد. دیگر خوابمان نبرد.»<sup>۷۲</sup>

۱۱-۵. ترس از تاریکی. ترس از تاریکی از نشانه‌های بارز شخصیت وی بود. يك بار هنگام عبور از خاک آلمان که شاه و همراهانش در نخستین سفر و نخستین بار از تونل تاریکی می‌گذشتند، چنان وحشتی به شاه دست داد که با فریاد از اطرافیان کمک خواست. او در سفرنامه‌اش و در خاطرات روز سه‌شنبه چهاردهم صفر چنین نوشته است:

«... ناصر خاقان [در ترن] مشغول خواندن شاهنامه بود که یکدفعه دیدیم روز روشن مبدل به شب تاریک ظلمانی شد و ما نمی‌دانستیم که داخل تونل شده‌ایم. از این تاریکی و ظلمت نابهنگام قلب ما خفه شد و حالت وحشتی دست داد. اسماعیل خان را آواز کردیم که کبریت روشن کن و همی فریاد می‌کشیدیم که کبریت بیاورند و چراغ‌ها را روشن کنند. گویا کسی صدای ما را نمی‌شنید. در این بین جناب اشرف صدراعظم چون منزلشان [واگشان] نزدیک به ما بود صدای ما را شنیده کبریت خود را فرستادند. ولی تا کبریت رسید از تونل بیرون آمدیم و اتاق دوباره روشن شد و از وحشت خلاص شدیم.»<sup>۷۳</sup>

گزاویه پاولی، میهماندار رسمی دولت فرانسه

● به نوشته اعلم‌الدوله  
«مظفر الدین شاه از همه چیز رعد و برق و صداهای ناگهانی می‌ترسید؛ از آدمهای ناشناس و از کسانی که برای اولین بار پیشش می‌آمدند، می‌ترسید؛ از عذاب آخرت و مسئولیت‌های وجدانی می‌ترسید.»

ناصرالدین شاه تا آخرین طبقه برج هم بالا رفته، فایده نداشت و مظفرالدین شاه جرأت نمی کرد که قدمی بالاتر بردارد.<sup>۷۵</sup>

مظفرالدین شاه در سفرنامه‌اش با اشاره به خاطره تماشای برج ایفل، به جای توصیف حال خود، به توصیف رفتار دیگران و مناظر آنجا می‌پردازد و اشاره‌ای به بالا نرفتن خود نمی‌کند؛ حال آنکه می‌گوید مردم مرتب بالا و پایین می‌رفته‌اند:

«از آنجا رقتیم به زیر برج ایفل. این اولین دفعه‌ای است که از نزدیک این برج معروف را دیده و از زیر آن می‌گذریم. حقیقتاً بنای غربی است. تماماً از آهن ساخته شده است. . . . دو آسانسور است که از دو طرف برج بالا می‌رود و متصل در کار است و مردم را بالا برده و پایین می‌آورد.»<sup>۷۶</sup>

۱۱-۷. ترس از ترور. ترس وی از سوء قصد به جانش از دیگر نکاتی است که در نوشته‌های اطرافیان شاه و حتی در سفرنامه خود او به ثبت رسیده است. خاطره ترور شدن پدرش ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی، سخت بر شخصیت مظفرالدین شاه سنگینی می‌کرد. این خاطره به ضمیر ناخودآگاه وی رفته و سبب شده بود که همواره به مردم از این زاویه بدبینانه بنگرد. مرحوم اعلم الدوله، پزشک مخصوص وی، در خاطر آتش نوشته است:

«چون سر نوشت پدرش را که به ضرب گلوله‌ای از پا در آمد، همیشه در پیش چشم داشت، از کسانی که بی مقدمه به وی نزدیک می‌شدند می‌ترسید.»<sup>۷۷</sup>

سرسیسل اسپرینگ رایس کاردار سفارت بریتانیا، در یکی از نامه‌های خصوصی‌اش در چهاردهم نوامبر ۱۸۹۹ در این باره چنین نوشته است:

«شاه دائماً گرفتار این وسوسه است که کسانی در گوشه کمین گرفته‌اند و می‌خواهند او را ترور کنند. چندی پیش مردی که می‌خواست عرض حالی به وی تقدیم کند، پشت سر شاه دوید. اعلی حضرت چنان متوحش شد که نزدیک بود جان از تنش پرواز کند. مرد عارض را به جرم این جسارتی که

که پذیرایی و محافظت از شاهان و رؤسای جمهور میهمان فرانسه را بر عهده داشت، در خاطر آتش از سفر مظفرالدین شاه که با عنوان «اعلی حضرت‌ها» به چاپ رسانده است، با اشاره به ترسو بودن شاه، ماجرای تماشای تجارب مربوط به کشف فلز «رادیم» به دست مسیو کوری را چنین شرح داده است:

«از آنجا که برای ظهور و جلوه خواص مخصوص رادیم لازم بود عملیات تجربی در فضایی تاریک صورت گیرد، من با هزار زحمت شاه را راضی کردم که به زیرزمین تاریک مهمانخانه بیاید. شاه و همه ملنزمان رکاب پیش از آغاز عملیات به این اتاق زیرزمینی آمدند و کاشف بزرگ به اعلی حضرت معرفی شد. مسیو کوری در را بست و برق را خاموش کرد و قطعه رادیم را که همراه داشت، روی میز گذاشت. ناگهان فریاد وحشتی شبیه به نعره گاو و یا آواز کسی که سر او را ببرند، بلند شد و پشت سر آن، فریادهای مکرری که به ضجه و استغاثه شباهت داشت، فضای اتاق را پر کرد. وحشت بر وجود همه ما مستولی شد و دویدیم و چراغ‌ها را روشن کردیم و دیدیم که اعلی حضرت مظفرالدین شاه در میان ایرانیانی که همه زانو به زمین زده بودند، دست‌ها را محکم به گردن صدراعظم انداخته است و در حالی که چشمانش از شدت ترس دارد از حلقه خارج می‌شود ناله می‌کند و می‌گوید: زود باشید، مرا از اینجا بیرون ببرید. همین که تاریکی به روشنائی مبدل شد حالت وحشت شاه هم تخفیف یافت.»<sup>۷۸</sup>

۱۱-۶. ترس از بلندی. گزایه پالولی که در فرانسه بارها شاهد ترس و وحشت شاه از پدیده‌های گوناگون بوده است، درباره اینکه او به رغم اصرار اطرافیان هیچ‌گاه از شدت ترس حاضر نشد به بالای برج ایفل برود، نوشته است: «وی چند بار تا طبقه اول برج آمد، اما به محض آنکه به زیر آهن‌بندی طبقه اول می‌رسید و قدری فضای اطراف و آسانسورها را نگاه می‌کرد، نظری پرترس به پایین می‌انداخت و با عجله راه پایین را پیش می‌گرفت. هرچه به او می‌گفتند که پدیرت

● مظفرالدین شاه به این نکته توجه داشت که ناتوانیهای جسمی خود را نباید پیش چشم مردمان آشکار کند زیرا بازتاب سیاسی خوبی نخواهد داشت؛ بنابراین نوعی ریاکاری و پیچیدگی در رفتارهای سیاسی او بود.

مرتکب شده بود به چوب و فلک بستند... شاه همیشه هفت تیری به کمر یا اسلحه‌ای در زیر سر دارد... شاه هرگز تنها نیست و حتی شب‌ها نیز همیشه سه چهار نفر از زن‌ها در اتاقش هستند»<sup>۷۸</sup>

دنباله دارد

● توضیح: نویسنده در برخی بی‌نوشت‌ها که اینک می‌خوانید، تاریخ هر خاطره را هم نوشته است تا پژوهشگران، در چابهای گوناگون سفرنامه‌ها، آنها را آسانتر بیابند.

### پی‌نوشتها

۱. دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ، تهران، انتشارات کاوش ۱۳۶۲، ص ۱۹ (جمعه ۱۶ محرم).
۲. همان، ۱۳۶۲، ص ۱۰ و ۱۵.
۳. همان، ص ۵۳ (دوشنبه ۱۷ صفر).
۴. همان، ص ۱۴۲ (جمعه ۲۲ جمادی‌الثانی).
۵. همان، ص ۱۴ (دوشنبه ۱۲ محرم).
۶. مظفرالدین شاه در سومین سفرش به اروپا در سال ۱۳۲۳ (ق) که چهار ماه طول کشید، سفرنامه‌ای ننوشت؛ زیرا بسیار بیمار بود و پس از آن نیز درگذشت.
۷. اشاره به قاعده قضایی فقه و حقوق اسلامی که می‌گوید: «اعتراف عقلاء علی انفسهم جائز». اعتراف افراد عاقل بر ضد خود مورد قبول است و سندیت دارد و می‌توان بر مبنای آن حکم صادر کرد.
۸. شیخ‌الاسلامی، جواد، قتل اتابک، تهران، کیهان، ۱۳۶۷، ص ۱۰۰.
۹. برای دیدن یکی از بهترین نمونه‌ها بنگرید به دومین سفرنامه، ۱۳۶۲، ص ۱۵ (سه‌شنبه ۱۳ محرم).
۱۰. دومین سفرنامه، ص ۷۶ و ۷۹ (دیدار از کارخانه‌های شیشه‌سازی و کاغذسازی).
۱۱. مانند فرمان وی به اتابک اعظم در مورد شایعه پراکنی‌ها علیه صدراعظم. بنگرید به امیری، مهرباب، زندگی سیاسی اتابک اعظم، تهران، کتابفروشی سخن، ۱۳۴۷، ص ۳۸۶.
۱۲. برای نمونه بنگرید به دومین سفرنامه، ص ۹۸ و ۸.
۱۳. برای نمونه بنگرید به همان، ص ۹۶ و ۹۸.
۱۴. گویا او واژه «نفر بندی» را به جای «شرط بندی» به کار می‌برد تا گرفتار کیفر اخروی نشود یا مردم او را به گناهکاری متهم نکنند.
- بنگرید به همان، ص ۶۷، ۱۰۶ و ۱۰۷ (چهارشنبه اول جمادی‌الاول).
۱۵. خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵، ص

● امین‌الدوله:  
«ناصرالدین شاه طوری از اخلاق و روش این پسر مظفرالدین میرزا) ناراضی بود که به قدر مقلور نمی‌گذاشت او و اطرافیان‌ش در کار آذربایجان دخالتی کنند. همیشه حاکم واقعی آذربایجان [باعنوان پیشکار] را از طهران روانه می‌کرد... اول سفارش و تأکیدش این بود که به حرف ولیعهد و اتباعش ترتیب اثر ندهند».

۲۵۳

۱۶. همان.

۱۷. همان.

۱۸. شیخ‌الاسلامی، قتل اتابک، ص ۹۷، به نقل از «سفرنامه‌خوی» که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است.

۱۹. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۰۳.

۲۰. سفرنامه مبارکه، ۱۳۶۱، ص ۲۴۳ (پنج‌شنبه، هفتم رجب).

۲۱. فروید، زیگموند، رنوس نظریه روانکاوی، ترجمه حسین پاینده، مجله لرغون، شماره ۲۲، پاییز ۱۳۸۲، صص ۲۰۷۳ و بشیریه، حسین، سیری در نظریه‌های علوم سیاسی، تهران، ۱۳۷۸، صص ۹۸-۱۰۱.

۲۲. ناظم‌الاسلام، پیشین، صص ۱۰۳-۱۰۲.

۲۳. امیری، پیشین، ص ۳۲۷، به نقل از خاطرات خطرات، ص ۱۳۴.

۲۴. همان، ص ۳۵۶.

۲۵. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، کراچی، لاهور، به سرمایه‌کنانفروشی زوکر تهران، چاپ تهران مصور، ۱۳۴۳، جلد دوم، چاپ دوم، ص ۹.

۲۶. خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۱۸۰.

۲۷. همان، ص ۲۴۰.

۲۸. همان.

۲۹. دومین سفرنامه، صص ۱۸ و ۱۱۳.

۳۰. همان، ص ۱۰ (جمعه ۹ محرم).

۳۱. همان، ص ۱۵ (سه‌شنبه ۱۳ محرم).

۳۲. همان، ص ۱۴۲ (جمعه ۲۲ جمادی‌الثانی).

۳۳. همان، ص ۱۵۳ (شنبه یازدهم رجب).

۳۴. همان، ص ۶۸ (پنج‌شنبه ۵ ربیع‌الاول).

۳۵. همان، صص ۱۰۶، ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳۶. همان، ص ۹۸ (یکشنبه ۲۱ ربیع‌الثانی).

۳۷. همان، ص ۲۹ (یکشنبه ۲۵ محرم).

۳۸. همان، ص ۶ (دوشنبه ۵ محرم).

۳۹. مستوفی، پیشین، جلد دوم، ص ۱۴.

۴۰. همان، ص ۵ (یکشنبه چهارم محرم).

۴۱. به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۲، ص ۹۱.

۴۲. خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۲۷۰.

۴۳. خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، صص ۶۱-۶۲.

۴۴. همان، ص ۶۸.

۴۵. همان، ص ۱۵۵.
۴۶. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجاریه، تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۴۳، ص ۲۲۰.
۴۷. شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، پیشین، ص ۹۳.
۴۸. بنگرید به: دومین سفرنامه، ص ۲۳ (زدن کلاه در آب)، ص ۹۸ (زدن لیموترش و تخم مرغ در هوا)، ص ۱۰۳ (خرید دکمه و کلاه برای تیراندازی) و سفرنامه اول (سفرنامه مبارکه)، ص ۹۵ (زدن پول در هوا یا گنجشک در آسمان).
۴۹. مستوفی، پیشین، جلد ۲، ص ۱۴.
۵۰. هاردینگ، پیشین، ص ۶۹.
۵۱. همان، ص ۷۰.
۵۲. دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ (عکس آن را هم گرفته که در انتهای سفرنامه است).
۵۳. همان، ص ۳۰.
۵۴. همان، ص ۳۶.
۵۵. سفرنامه مبارکه، ص ۱۳۵ (دوشنبه دوم ربیع الثانی).
۵۶. همان، ص ۱۳۶ (دوشنبه دوم ربیع الثانی).
۵۷. ناظم الاسلام پیشین، ص ۱۰۵.
۵۸. ویر، ماکس، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
۵۹. مستوفی، پیشین جلد دوم، ص ۱۴ و شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، پیشین، ص ۹۶.
۶۰. همان، ص ۹۶-۹۷.
۶۱. دومین سفرنامه، ص ۳۶.
۶۲. سفرنامه مبارکه مظفرالدین شاه به فرنگ، به کوشش
- علی دهباشی، تهران، کتاب فرزندان روز، ۱۳۶۳، ص ۲۴۱ (یکشنبه سوم رجب).
۶۳. شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، پیشین، ص ۹۲. به نقل از خاطرات اعلم الدوله، ص ۱۱۴.
۶۴. ناظم الاسلام، پیشین، ص ۱۰۳.
۶۵. همان.
۶۶. مستوفی، پیشین، جلد ۲، ص ۱۴.
۶۷. دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، انتشارات عطار و فردوس، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، جلد اول، ص ۱۵۵.
۶۸. دومین سفرنامه، ص ۸ (چهارشنبه هفتم محرم).
۶۹. شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، پیشین، ص ۹۲.
۷۰. هاردینگ، پیشین، ص ۶۸.
۷۱. دومین سفرنامه، ص ۲۳ (سه شنبه بیستم محرم).
۷۲. همان، ص ۱۱۲ (شنبه، یازدهم جمادی الاول).
۷۳. سفرنامه مبارکه ۱۳۶۱، ص ۷۷ (سه شنبه چهاردهم صفر).
۷۴. شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، پیشین، صص ۹۴-۹۵، به نقل از ترجمه بخش هایی از آن توسط اقبال آشتیانی در مجله یادگار، سال اول، شماره اول.
۷۵. همان، به نقل از گزاره پالولی.
۷۶. سفرنامه مبارکه، ۱۳۶۱، ص ۱۳۵ (دوشنبه دوم ربیع الثانی).
۷۷. همان، ص ۹۲، به نقل از خاطرات اعلم الدوله، ص ۱۱۴.
۷۸. همان، ص ۹۵-۹۶، به نقل از خاطرات و نامه های اسپرینگ رایس، جلد اول، صص ۳۰۳-۳۰۲.

● پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه برای آمدن از تبریز به تهران امروز و فردا می کرد. به نوشته عبداللّه مستوفی: «اعلی حضرت همایون شاهنشاهی به مناسبت نحوست عدد سیزده نمی خواهد در سال ۱۳۱۳ (ق) که ۱۳ دو آتشفشان است [دو تا ۱۳ دارد]، بر تخت سلطنت جلوس کرده باشد. این همه تأنی برای آن است که ماه محرم ۱۳۱۴ نزدیک شود».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی